



آموزش و پرورش را
سبکبار کنیم
محمد باقر خاتمی

آموزش و پرورش سال هاست که در وضعیت بحرانی به سر می‌برد. وزرای آموزش و پرورش با امیدواری آمده‌اند و ناتوان از حل بحران، با ناامیدی صندلی وزارت را ترک کرده‌اند. مشکلات مزمن این وزارتخانه به این یا آن وزیر و نوع گرایش سیاسی آن‌ها مربوط نمی‌شود. اصلا از دست وزیر کار زیادی ساخته نیست. وزیر عالی‌ترین مقام اجرایی است که در راس یک بوروکراسی تبتل می‌نشیند و معمولاً امور روزمره وزارتخانه را اداره می‌کند. همین که مدارس باز و کلاس‌های درس دایر باشند و امتحانات به موقع برگزار شود و حقوق معلمان سر ماه پرداخت شود، دستاورد بزرگی برای وزیر تلقی می‌شود. در حالی که ۶۰ درصد مدارس ما مخروبه و یا غیرمقاومند، همین که سقف و دیوار مدرسه بر سر دانش‌آموزان فرو نمی‌ریزد، یک موفقیت بزرگ است. در شرایطی که هنوز در مدارس روستایی، از بخاری‌های چکه‌ای و والورهای متحرک مخزن‌دار، برای گرم کردن مدرسه استفاده می‌شود، همین که در فصل زمستان آتش‌سوزی‌هایی از نوع حادثه روستایی سفیلان، که در آن ۱۳ دانش‌آموز بر اثر واژگون شدن بخاری جان باختند رخ نمی‌دهد، وزیر باید خوشحال باشد. این که معلمانی با حقوق ۳۵۰ هزار تومان و مخارج ۷۰۰ هزار تومانی، سر وقت در کلاس‌ها حاضر می‌شوند اتفاقی مسرت‌بخش برای وزیر است. حداقل در ۱۱ سال گذشته شاهد بوده‌ام که وزرای آموزش و پرورش هنگام معرفی به مجلس با پوشه‌ای در دست، پشت تریبون می‌روند و وعده‌های زیادی به معلمان و دانش‌آموزان و خانواده‌ها می‌دهند. برای خشنودی مقامات سیاسی و مذهبی قول ایجاد تحول بنیادی می‌دهند. نماینده‌های مجلس با دقت گوش می‌کنند و سرانجام به وزیر رای اعتماد می‌دهند. اگر هم به دلایل سیاسی گزینه اول را رد کردند، دومی را تایید می‌کنند. وزیر پس از گرفتن رای اعتماد از مجلس، پوشه‌اش را می‌بندد و بعدها فراموش می‌کند که آن را کجا گذاشته است. وزیر وارد طبقه چهارم ساختمان بتونی خیابان قری که شد، با مسائل مستحده و البته به ظاهر کم‌اهمیتی روبرو می‌شود که برنامه و برنامه‌ریزی را به کلی از یاد می‌برد. وزیر اگر کمی باهوش باشد فوراً به این نتیجه می‌رسد که در این وزارتخانه هیچ برنامه‌ای، چه خوب و چه بد اجرا شدنی نیست. اولین کاری که همه از دوست و دشمن انتظار دارند و نشانه صلابت و اقتدار وزیر است و در هیچ برنامه‌ای ذکر نمی‌شود، عزل همه مدیران سابق و نصب مدیران جدید از میان دوستان و هم‌حزبی‌ها است. هر کسی چند روزه نوبت اوست. داشتن یک معاون حقوقی قوی برای لابی با نمایندگان ضروری است. عمده تقاضاهای نمایندگان در دو موضوع متمرکز است: عزل و نصب مدیران و نقل و انتقالات. (از حدود ۴ هزار نامه‌ای که نمایندگان مجلس، در ۶ ماه اول سال ۸۷ به وزارت آموزش و پرورش نوشتند، ۲۱۰۰ مورد سفارش نقل و انتقال و یا استخدا بود.) دومین توقع همگانی از وزیر گشودن دروازه‌های آموزش و پرورش به روی بخشی از لشکر بیکاران است. سومین انتظار از وزیر انتقال همسر این نماینده مجلس یا آن مقام یا مسئول اداری از شهرستان به تهران، خارج از چارچوب‌های اداری و قانونی است. مرتضی حاجی در آخرین ماه‌های وزارت خود، وزیر آموزش و پرورش را به موجود در مانده‌ای تشبیه کرد که مسائل روزمره، همچون رگبار مسلسل بر سر او می‌ریزند. علیرضا علی‌احمدی که یکسال پیش جانشین محمود فرشیدی اولین وزیر دولت اصولگرا شد، روزهای اول در ملاقات با مسئولان ارشد سیاسی و مذهبی و در سخنرانی‌هایی که مخاطب آن اقشار مذهبی‌تر بودند، وعده می‌داد که آموزش و پرورش را اسلامی می‌کند؛ کتاب‌های درسی و برنامه درس مدارس، اسلامی خواهند شد؛ دانش‌آموزان دختر و پسر بر اساس سن بلوغ به مدرسه خواهند رفت اما در جمع معلمان در صدد راه‌اندازی یک گفتمان جدید بود. اوایل وزارتش در جمع فرهنگیان شهرستان دیلم با لحنی تند گفته بود که هر جا می‌روم، همه حرف حقوق و معیشت و مادیات می‌زنند. شما کارکنان یک وزارتخانه فرهنگی و آموزشی هستید. تا به حال یک سوال در مورد مسایل آموزشی نشنیده‌ام. تعدادی از حاضران جلسه را به نشانه اعتراض ترک کردند. علی‌احمدی به تدریج بی‌به این واقعیت برد که گفتمان اصلی در وزارت آموزش و پرورش معیشتی و اقتصادی است. او یک نکته را به درستی دریافت. ریشه مشکلات آموزش و پرورش در نابسامانی نیروی انسانی این وزارتخانه است و برای اصلاح یا تحول باید از این نقطه شروع کرد. وعده‌های شفاهی چند ماهه وزیر برای ایجاد تحول در این وزارتخانه، سرانجام در قالب یک سند مکتوب منتشر شد. در تابستان سال جاری دستورالعمل ساماندهی و مدیریت نیروی انسانی در آموزش و پرورش برای

اجرا به سازمان‌های آموزش و پرورش استان‌ها ابلاغ شد. انتشار این بخش‌نامه واکنش نمایندگان مجلس هشتم را برانگیخت. علی عباسپورتهرانی فرد رییس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس گفت که این دستورالعمل بیشتر با دید مادی و اعتباری تهیه شده است. فعالان صنفی و کارشناسان در اظهارنظرهای پراکنده خود در سایت‌ها و روزنامه‌ها در مجموع به این دستورالعمل واکنش مثبتی نشان نداده‌اند. معلمان عادی مدارس هم که معمولاً به بخش‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های اداری بی‌اعتمادند، می‌گویند آقایان در اتاق‌های در بسته می‌نشینند و بخش‌نامه صادر می‌کنند و این بخش‌نامه‌ها گرهی از مشکلات باز نمی‌کنند. هر طرح اصلاحی صرف‌نظر از محتوای آن با مخالفت وسیع طرفداران وضع موجود روبرو می‌شود. البته همه از وضع موجود ناراضی هستند و با لحن تندی از آن انتقاد می‌کنند. اما در عین حال همه در تداوم وضع موجود، منافع آشکار و پنهانی دارند. مهم نیست طرح شما تغییر نظام آموزشی و یا ادغام معاونت‌های پرورشی و آموزشی و یا ساماندهی نیروی انسانی باشد. مخالفان تعبیر خود را خواهند داشت.

نقشی بر کاغذ؟

علی احمدی، وزیر آموزش و پرورش در آخرین مصاحبه خود به درستی گفته است: اگر پشتوانه افکار عمومی نباشد، ما نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم. اما مهم‌تر از افکار عمومی جامعه، همراهی و همدلی کارکنان مدارس و بخصوص معلمان است که نقش اصلی را در پیروزی یا شکست این طرح‌ها ایفا می‌کنند. پرسش این است که وزارتخانه برای اقناع معلمان به پذیرش این طرح با اهمیت چه کرده است؟ آیا اصولاً وزارتخانه می‌تواند افکار عمومی را به اجرای طرح‌های اصلاحی جلب کند؟ بدون حمایت و همکاری معلمان چنین طرح‌هایی اجرا نخواهد شد و به صورت نقشی بر کاغذ باقی خواهد ماند. یکی از گلایه‌های مسئولان سابق آموزش و پرورش این بود که طرح‌های خوب و کارشناسی شده، به محض رسیدن به مدارس در باتلاق بی‌اعتمادی معلمان فرو می‌روند و ناپدید می‌شوند. حتی اگر معلمان به بازی گرفته شوند و این طرح‌ها قبل از اجرا به معلمان عرضه شوند، باز با واکنش منفی آن‌ها روبرو می‌شوند.

استدلال برخی معلمان این است که اول حقوق‌ها را ترمیم کنید و بعد به این مسائل بپردازید. در دوره مرتضی حاجی برای پر کردن این شکاف طرح انتخاب مدیران مدارس توسط کادر مدرسه به اجرا درآمد و قرار بود در مرحله بعد مسئولان مناطق نیز از میان افراد مورد احترام و اعتماد معلمان برگزیده شوند. اما با روی کار آمدن دولت نهم این طرح بایگانی شد. اجرای این طرح هم مشکلات خاص خودش را دارد. در سیستم متمرکز دولتی، مدیر نماینده اداره در مدرسه است. مدیر در مقابل اختیاراتی که دارد، در برابر مدیران بالادست اداری مسئولیت دارد. جایگاه مدیری که منتخب کارکنان مدرسه است، اما در مقابل سیستم اداری مسئولیت مالی و قانونی دارد، چندان مشخص نیست. اجرای کامل این طرح باعث ایجاد نوعی مدیریت با مشروعیت دوگانه می‌شود و حاصل آن هرج و مرج در مدارس است. شکاف بین مدرسه و اداره که سابقه‌ای طولانی دارد اکنون ژرف‌تر از همیشه است. ستاد کار خود را می‌کند و مدرسه راه خود را می‌رود. این شکاف مانع اصلی اصلاحات یا تحول در آموزش و پرورش است. از طرفی مسئولان عادت کرده‌اند کارها را از نقطه صفر شروع کنند و به تجارب پیشینیان بی‌اعتنا باشند. پارادوکسی که اکنون شکل گرفته، نشان از تفاوت عمیق بین دیدگاه‌های کارشناسی و توقعات فزاینده مادی کارکنان دارد. کارکنان آموزش و پرورش طرح‌ها را با عیار رفاهی می‌سنجند. سوال مشخص آن‌ها این است که با اجرای هر طرحی، بدون این‌که تغییری در کمیت و کیفیت کار معلمان رخ دهد، چه مقدار به حقوق آن‌ها اضافه می‌شود؟ پاسخ به این پرسش در وزارتخانه‌ای که ۹۵ درصد بودجه جاری آن صرف پرداخت حقوق کارکنان می‌شود، نقش کلیدی در جلب رضایت ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار پرسنل آموزش و پرورش دارد. هر ۴ سال یکبار بودجه آموزش

و پرورش دو برابر می‌شود. اما ناکارآمدی سیستم و بی‌انگیزگی و نارضایتی پرسنل به همین نسبت افزایش می‌یابد. از جناح‌های مختلف کسانی که با مسائل اقتصادی و بودجه‌ای کشور آشنا هستند، بر این عقیده‌اند که آموزش و پرورش را با اعتبارات دولتی نمی‌توان اداره کرد. اما سیاستمداران از هر دو جناح به دلایل کاملاً سیاسی چنین حقیقتی را بر زبان نمی‌آورند. آن‌ها به معلمان وعده افزایش حقوق و به حق‌التدریسی‌ها و آموزشیاران نهضت وعده استخدام رسمی می‌دهند. به خانواده‌ها اطمینان می‌دهند که گرفتن هرگونه وجهی غیرقانونی است. همه این وعده‌ها مستلزم افزایش بودجه دولتی است. بیان آنچه که به صلاح آموزش و پرورش است به مصلحت سیاسی نیست و وعده‌های سیاسی و انتخاباتی نیز امکان عملی شدن ندارند و این تناقض باعث آشفتگی اوضاع می‌شود.

حلقه خودی‌ها

به نظر می‌رسد در دوره اصولگرایان در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و حتی در امور اجرایی، ساز و کار بوروکراتیک کنار گذاشته شده است. حلقه‌ای متشکل از وزیر و گروهی از اطرافیان وزیر که لزوماً، جایگاه رسمی در سیستم اداری ندارند، نقش نظریه‌پرداز، کارشناس، مجری و مبلغ را یک جا بر عهده گرفته‌اند. وزیر آموزش و پرورش نیز مثل بسیاری از مسئولان، در سخنرانی‌های عمومی ده‌ها ایده را مطرح کرده است. به جای استفاده از کارشناسی رسمی و تخصصی وزارت مانند پژوهشگاه تعلیم و تربیت و کارشناسان شناخته شده و متخصص، تهیه و تدوین طرح‌ها به کارگروه‌هایی در ستادهای موازی، غیررسمی و تازه تاسیس می‌شود. پیش‌نویس طرح‌ها قبل از نهایی شدن در اختیار افکار عمومی گذاشته نمی‌شود تا روی آن‌ها بحث و جنبه‌های مثبت و منفی آن‌ها روشن شود. جملاتی مانند اگر

واگذاری بخشی از خدمات آموزشی به بخش خصوصی با تعاونی از جمله طرح‌های اصلاحی است که در دوره اصلاحات در اصل کوچک انجام شد

کسی به هر دلیل موجه یا ناموجه، از بودن در آموزش و پرورش نارضایتی دارد می‌تواند برود، به بی‌اعتمادی‌ها دامن می‌زند و حامل بار منفی است. اگر منظور از بیان این جمله سبکبار کردن آموزش و پرورش است، بهتر است با ادبیاتی پاکیزه‌تر و محترمانه‌تر بیان شود.

چرخش مثبت در مواضع

موضوع ساماندهی نیروی انسانی آموزش و پرورش مطلبی نیست که تازه کشف شده باشد. بحث تعدیل نیروی انسانی و کوچک کردن دولت از اوایل دهه ۷۰ در ایران مطرح بوده است. نگارنده از سال ۸۰ مساله نبود تعادل در نیروی انسانی شاغل در این وزارتخانه را بارها در یادداشت‌ها و مقالات خود مطرح کرده‌ام. حداقل ۷ سال از طرح موضوع معلمان مازاد در رسانه‌ها می‌گذرد. در سال ۸۱ وزیر وقت آموزش و پرورش، حداقل تحصیلات ورودی‌های جدید را فوق لیسانس اعلام کرد و معتقد بود که فوق لیسانسیه‌های آزاد، با گذراندن یک دوره یک ساله علوم تربیتی با مدرک دکترا باید وارد آموزش و پرورش شوند. اما مجلس اصولگرایی هفتم در مهرماه ۸۳ طرح استخدام رسمی ۴۰ هزار نیروی حق التدریس را تصویب کرد که همان زمان با مخالفت وزارت آموزش و پرورش و تقریباً تمام کارشناسان مواجه شد. مجلس برغم همه مخالفت‌ها بر نظر خود ایستاد. آن زمان طرح‌هایی همچون واگذاری مدیریت‌ها و تعدیل نیروی انسانی نزد اصولگرایان که از گسترش دولت حمایت می‌کردند، محلی از اعراب نداشت. در دوره مجلس ششم که بحث واگذاری مدیریت مدارس دولتی به هیات امنای و خرید خدمات آموزشی در قالب ماده ۸۸ از جانب اصلاح‌طلبان مطرح شد، نمایندگان جناح اقلیت آن زمان مجلس این اصلاحات را به عنوان فروش مدارس دولتی و پولی شدن تحصیل معرفی کردند. روزی که مرتضی حاجی ساختمان قرنی را ترک کرد، یک هزار مدرسه به صورت هیات امنایی اداره می‌شدند. در دوره فرشیدی نه تنها این طرح تداوم نیافت، بلکه همه مدارس هیات امنایی به وضعیت سابق بازگردانده شدند. آنچه که اینک به عنوان ابتکارات وزیر مطرح می‌شود، در ایران سابقه‌ای ۲۰ ساله دارد. همه این طرح در چارچوب تعدیل اقتصادی دوره سازندگی

می‌گنجد و امر تازه‌ای نیست. تازگی مساله، پذیرش این گونه طرح‌ها از جانب اصولگرایان و چرخش مواضع آن‌هاست.

پارادوکس

جانب دیگر، برخورد انجمن‌های صنفی و علمی معلمان با چنین طرح‌هایی است. به نظر من سه مدل برای برخورد با بخشنامه وزیر از سوی منتقدان متصور است. نوع اول نفی کامل دستورالعمل با این استدلال است که چون وزیر به مطالبات بر حق معلمان در حوزه معیشتی رسیدگی نمی‌کند و مثلاً حقوق معلمان را افزایش نمی‌دهد و لایحه مدیریت خدمات را اجرا نمی‌کند، پس هدف از این بخشنامه منحرف کردن دیدگاه معلمان است. ما چون وزیر را قبول نداریم بخشنامه‌اش را هم قبول نداریم بنابراین چشم بسته با این بخشنامه مخالفت می‌کنیم. این توطئه‌ای است علیه معلمان و ما باید آن را چشم بسته افشا کنیم. نوع دوم پذیرش چشم و گوش بسته دستورالعمل است. ما دولت و وزیر او را قبول داریم، پس هرچه از دوست رسد نیکوست و نیازی هم به خواندن و تحلیل ندارد. به گمان من هر دو برخورد فوق بر اساس پیشداوری سیاسی است. برخورد منطقی نقد این بخشنامه و تایید جنبه‌های مثبت آن و ارائه پیشنهادهایی برای بهتر شدن آن است. مطرح شدن راه‌حل‌های اصلاحی از سوی وزیر اصولگرا ممکن است به دلایل سیاسی صورت گرفته باشد. ممکن است نتوانند آن را اجرا کنند. احتمالات دیگری هم می‌توان مطرح کرد. اما حرف معلمان فقط تقاضای افزایش حقوق نیست، باید راه را هم نشان داد. آیا چنین دستورالعملی به سود معلمان شاغل در آموزش و پرورش است یا به زیان آن‌ها؟ ما تنها یک مدل رای افزایش بودجه آموزش و پرورش می‌شناسیم: دولت ما پولدار است. دولت ما نفت فروش است. پول نفت باید سرفره‌ها بیاید. دولت بخش بیشتری از پول نفت را به آموزش و پرورش بدهد. هیچ راه‌حلی جز این پذیرفتنی نیست. اگر کسی بگوید: ترکیه با جمعیتی معادل ایران آموزش و پرورش خود را با ۷۰۰ هزار نیرو اداره می‌کند و ما ۱/۸ میلیون پرسنل رسمی داریم و به گفته وزیر ۵۲۰ هزار معلم و کارمند قراردادی و شاید راه‌حل،

تعدیل نیروی کار آموزش و پرورش باشد، باید وصیت‌نامه سیاسی خود را امضا کند. در هر نوع طرح اصلاحی چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد. نکته اول جلوگیری از استخدام‌های جدید و تعدیل نیروی انسانی موجود است. نکته دوم خرید خدمات آموزشی و کم کردن تصدی‌گری دولت است. نکته سوم کوچک کردن و در نتیجه کارآمد کردن سیستم است. باز هم تاکید می‌کنم بدون جلب موافقت عوامل مدرسه اعم از آموزشی و پرورشی و اداری، این طرح با شکست مواجه خواهد شد. البته به گمان من جلب موافقت کارکنان مدرسه با اجرای چنین طرح‌هایی بسیار دشوار است. در وزارتخانه‌ای که ۹۵ درصد بودجه جاری صرف پرداخت حقوق و مزایای پرسنل می‌شود، اصلاحات مالی را باید از نیروی انسانی شروع کرد. دروازه‌های آموزش و پرورش در مقابل لشکر بیکاران قادر به مقاومت نیست و اگر آهنگ جذب نیرو به همین شکل ادامه داشته باشد و مثلاً چارت امور تربیتی تکمیل شود و یکصد هزار نیروی حق التدریسی و آموزشیار نهضت سوادآموزی هم استخدام رسمی شوند، تا سال ۹۰ نیروهای رسمی شاغل در وزارت آموزش و پرورش به ۱/۵ میلیون نفر خواهد رسید. در این صورت بودجه جاری هر چهار سال یک بار دو برابر می‌شود، اما وضع حقوق و مزایای پرسنل هم بدتر خواهد شد. **لشکر بیکاران**

به نظر من معلمان باید از تعدیل نیرو در این وزارت و سبکبار شدن آموزش و پرورش دفاع کنند. کار معلم کار مدیر و کار اداری باید تخصصی شود. بستن دروازه وزارت و جلوگیری از استخدام حتی یک نفر تا ساماندهی نیروهای موجود کار درستی است. می‌توان با لشکر عظیم بیکاران هم‌دردی کرد و از دولت خواست برای آن‌ها کار فراهم کند. اما آموزش و پرورش نمی‌تواند نقش وزارت کار و موسسات خیریه را بازی کند. تشکل‌های معلمی باید از حقوق پرسنل شاغل در آموزش و پرورش دفاع کنند. استخدام رسمی نیروهای حق التدریس و آموزشیاران نهضت، وضعیت کار و حقوق و مزایای نیروی شاغل را بدتر خواهد کرد. نشان دادن افراد جدید بر سر سفره فقیرانه معلمان مسائل

با حذف وظایف اضافی و تبدیل آموزش و پرورش به دستگاهی کوچک و تخصصی این سازمان هم کارآمد می‌شود و هم وظایف ذاتی خود را به درستی انجام می‌دهد.

را پیچیده‌تر خواهد کرد. تفاوت بین میانگین حقیقی و میانگین رسمی بهایی است که آموزش و پرورش بابت ناکارآمدی سیستم می‌پردازد. آموزش و پرورش را می‌توان با ۷۰۰ هزار نیروی حرفه‌ای و با انگیزه‌های بهتر از حالا اداره کرد. معلمانی که می‌مانند باید از حقوق و مزایای قابل قبولی برخوردار شوند و همه آن‌هایی که انگیزه‌های برای ماندن ندارند باید بروند. آیا باید این نیروهای اضافی را به دریا ریخت و یا آن‌ها را بعد از چندین سال کار در آموزش و پرورش بیکار و اخراج کرد. لازم نیست به معلمان بگویند بروید. با بازنشستگی پیش از موعد حدود ۱۰۰ هزار نفر داوطلبانه خارج می‌شوند. می‌توان با تمهیدات اداری و اقتصادی معلمان دو شغله را وادار به انتخاب یکی از دو شغل کرد. می‌توان بسیاری از پست‌های اداری را حذف کرد. وزیر باید اطمینان بدهد که قرار نیست معلمی را که بر اثر کار در آموزش و پرورش توانش را از دست داده در کوجه رها کنند. رفتن باید داوطلبانه و با رضا و رغبت باشد. معلمانی که می‌مانند در صورتی با اجرای طرح تعدیل نیرو موافقت می‌کنند که اولاً احساس امنیت شغلی کنند و ثانیاً احساس کنند با اجرای این طرح از رفاه بیشتری برخوردار خواهند شد و آن‌ها که می‌روند باید با رضایت بروند و برای رفتن انگیزه داشته باشند.

برخی واقعیت‌ها

واگذاری بخشی از خدمات آموزشی به بخش خصوصی یا تعاونی از جمله طرح‌های اصلاحی است که در دوره مرتضی حاجی در اشل کوچک انجام شد؛ به این ترتیب که به جای این که در ۱۰۰ مدرسه یک منطقه سایت کامپیوتری، آزمایشگاه و کارگاه راه‌اندازی کنیم که عملاً با ریخت و پاش همراه است، این خدمات را به قیمت مناسب از بخش خصوصی یا آن گونه که در دستورالعمل آمده، از تعاونی بازنشستگان

خریداری کنیم. این‌ها برنامه‌هایی است که در دهه ۷۰ میلادی در اروپای غربی اجرا شد و پس از فروپاشی شوروی در بلوک شرق هم به اجرا درآمد. بر اساس تئوری‌های جدید دولت نه تاجر خوبی است و نه مدیر خوبی و هر چه مداخله دولت کمتر باشد، گردش کارها آسان‌تر است. البته در اکثر کشورها دولت‌ها هزینه تحصیلات اجباری و رایگان را می‌پردازند و در ایران دولت موظف به فراهم کردن وسایل تحصیل رایگان است. بحث بر سر مدیریت و سازماندهی است، نه پولی شدن مدارس یا فروش مدارس دولتی. در توصیف وضعیت کنونی آموزش و پرورش، آشفتنی شاید مناسب‌ترین واژه باشد. این آشفتنی نتیجه یک دوره طولانی بی‌توجهی و بی‌برنامگی است. وزارتخانه‌ای با ۱/۱ میلیون نفر پرسنل که به بیش از ۱۴ میلیون دانش‌آموز از اقشار مختلف جامعه در حدود ۱۵۰ هزار آموزشگاه، خدمات آموزشی و پرورشی ارائه می‌دهد.

تعداد نیروهای مازاد وزارتخانه حدود یکصد هزار نفر است که عمدتاً در شهرهای بزرگ متمرکزند، در کنار آن بیش از ۵۳ هزار نیروی حق‌التدریس نیازهای مدارس را به نیروی انسانی برطرف می‌کنند. دولت در سال برای هر دانش‌آموز رقمی حدود ۷۰۰ هزار تومان هزینه می‌کند. بین ۳۰ تا ۴۰ درصد این مبلغ به دلیل ناکارآمدی سیستم دولتی، در میانه راه خزانه دولت تا مدرسه از بین می‌رود. در ۱۰ سال گذشته به طور متوسط سالی ۵۰۰ هزار نفر از تعداد دانش‌آموزان کاسته شده و میانگین سالی ۳۰ هزار نفر به کارکنان این وزارتخانه افزوده شده است. لشکر بیکاران بر دروازه‌های آموزش و پرورش مشت می‌کوبند و این وزارتخانه فقیر، تاوان بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها را می‌پردازد. در ۱۸ سال گذشته آموزش و پرورش با میانگین ۳۰ درصد کسری بودجه مواجه بوده است. در سال ۸۳ مجلس هفتم برای دلجویی از معلمان حق‌التدریس و برغم مخالفت دولت، قانون استخدام رسمی ۴۰ هزار نیروی حق‌التدریس را به تصویب رساند و برخی از نمایندگان مجلس هشتم سودای استخدام یکصد هزار نیروی حق‌التدریس و آموزشیار نهضت را در سر دارند. در آخرین سال وزارت مرتضی حاجی، بودجه جاری وزارتخانه ۴۲۰ میلیارد تومان بود. در سومین سال دولت جدید این بودجه به مبلغ ۷۳۰۰ میلیارد تومان

رسیده، اما برخلاف انتظار نه تنها مشکلات تخفیف نیافته، بلکه ابعاد بزرگ‌تری نیز یافته‌اند. در لایحه تقدیمی دولت بودجه آموزش و پرورش برای سال ۸۸، ۹۳۰۰ میلیارد تومان پیش‌بینی شده است. سال آینده هم آموزش و پرورش با کسری بین ۳ تا ۸ هزار میلیارد تومان مواجه خواهد شد. در آخرین ماه‌های سال گذشته مسئولان از حدود سه هزار میلیارد تومان کسری بودجه سخن می‌گفتند. اما در سال ۸۷ به طور رسمی رقم کسری بودجه ۶۷۰۰ میلیارد تومان اعلام شده است. بسیاری از معلمان معتقدند برغم افزایش رقم حقوق، سال به سال فقیرتر می‌شوند. وزیر آموزش و پرورش صورت مساله را به درستی درک کرده است. نخستین اقدام مفید او موقوف کردن استخدام نیروی جدید به بعد از ساماندهی نیروهای موجود است. طرح بازنشستگی پیش از موعد کارکنان با سابقه بالای ۲۵ سال و استفاده از مزایای ۳۰ سال خدمت، راه‌حل مناسبی برای کاهش نیروهای موجود است. واگذاری مدیریت مدارس به تعاونی‌های معلمان و بازنشستگان، خرید پاره‌ای خدمات آموزشی، اداره مدارس به صورت هیات امنایی و قیمت تمام شده هر چند از ابتکارات نیمه‌کاره دولت قبلی است، بار دیگر از سوی علی احمدی مطرح شده است. مشارکت مردم تنها در اخذ وجه در زمان ثبت‌نام خلاصه نمی‌شود. باید مردم، یعنی اولیای دانش‌آموزان، معلمان، مربیان، معتمدان محل و مدیران مدارس را به صورت جدی وارد میدان کرد. آموزش و پرورش باید سبکبار شود، این سخن درستی است که علی احمدی بارها تکرار کرده است. آموزش و پرورش را می‌توان با ۷۰۰ هزار نیروی تخصصی و ماهر بهتر از حالا اداره کرد. البته سبکباری تنها در کاهش نیروی انسانی خلاصه نمی‌شود. بار وظایف اضافی را باید از دوش آموزش و پرورش برداشت. در حال حاضر آموزش و پرورش بخش‌هایی از وظایف دستگاه‌ها و نهادهایی همچون: سازمان بهزیستی، وزارت کار و امور اجتماعی، وزارت مسکن، شهرداری‌ها، نیروهای مسلح، سازمان تبلیغات اسلامی، وزارت ارشاد، رسانه‌ها، حوزه‌های علمیه و... را انجام می‌دهد. با حذف وظایف اضافی و تبدیل آموزش و پرورش به دستگاهی کوچک و تخصصی این سازمان هم کارآمد می‌شود و هم وظایف ذاتی خود را به درستی انجام می‌دهد.